

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: جان پرکینز
برگردانندگان: مهرداد (خلیل) شهابی - میر محمود نبوی
بازخوانی، تصحیح و ارسال: حمید محوی
۲۲ اگست ۲۰۱۳

اعترافات جنایتکار اقتصادی

(افشاع‌گری هائی در باب ترفندهای ایالات متحده آمریکا در اقتصاد جهانی)

۲۵



John Perkins

فصل ۳۵

دریدن ظاهر پرزرق و برق

کوتاه‌زمانی پس از آن که در سال ۲۰۰۲ از اکوادور به وطن بازگشتم، ایالات متحده آمریکا عراق را برای دومین بار طرف کمتر از یک دهه مورد تهاجم قرار داد. جنایتکاران اقتصادی و نیز شغال‌های «سازمان مرکزی اطلاعات» ایالات متحده (سیا) شکست خورده بودند؛ بنابراین، سران ایالات متحده تصمیم گرفتند مردان و زنان جوانی را به آنجا گسیل کنند تا بکشند و خود نیز در میان شن‌های کویر جان سپارند. یکی از پرسش‌هایی که کمتر از همه امریکائیان به آن توجه داشتند، این بود که نتایج این تهاجم نظامی به عراق برای خانواده سعودی چه خواهد بود؟ اگر ایالات متحده عراق را - که طبق بسیاری از برآوردها، ذخایر نفتی‌اش بیش از عربستان سعودی است - تصرف کند، در این صورت دیگر نیاز چندانی نخواهد داشت که به قرارداد دهه ۱۹۷۰ با خانواده سلطنتی سعودی، که با اجرای پول‌شوئی عربستان سعودی آغاز شد، همچنان پایبند بماند.

پایان حکومت صدام، مانند پایان حکومت نوریگا در پاناما، احتمالاً معادلات قدرت را تغییر خواهد داد. در پاناما، بعد

از سر کار آوردن حکومت دست‌نشانده خودمان، بدون توجه به شرایط «معاهده توریکوس و کارتر»، کنترل «آبراه پاناما» را در دست گرفتیم. در مورد عراق چطور؟ آیا پس از کنترل عراق، خواهیم توانست اوپک را منحل کنیم؟ آیا خانواده سلطنتی سعودی در عرصه سیاست‌های نفتی جهان، اهمیت خود را از دست خواهد داد؟ تعدادی از خبرنگاران در همان زمان این پرسش را مطرح می‌کردند که چرا به جای به کارگیری تمام امکانات ایالات متحده برای تعقیب القاعده در افغانستان، بوش به عراق حمله کرده است. شاید پاسخ این باشد که، از دید دولت بوش و خانواده نفتی‌اش، تأمین منابع نفتی و نیز یافتن توجیهی برای انعقاد قراردادهای ساختمانی میلیاردی برای ابرشرکت‌های امریکائی، نظیر «بکتل»^۱، از مبارزه با تروریست‌ها بیشتر اهمیت دارد.

اما نتیجه احتمالی دیگری برای حمله به عراق نیز قابل تصور است: ممکن است اوپک با قدرت و انسجام بیشتری اظهار وجود کند. اگر ایالات متحده امریکا کنترل عراق را به دست گیرد، سایر کشورهای نفت‌خیز با افزایش قیمت‌های نفت و/یا کاهش عرضه، چیز زیادی را از دست نخواهند داد. این احتمال با سناریوی دیگری ارتباط پیدا می‌کند، سناریوی که پیامدهای آن شاید فقط برای عده کمی خارج از محافل عالی مالی بین‌المللی قابل تصور باشد. اما، با این حال، می‌تواند توازن ژئوپولیتیک را برهم زند و سرانجام نظامی را که «ابرشرکت‌سالاری» به‌شدت برای ساختن آن کار کرده است از هم فرو پاشد. این یگانه عاملی است که شاید موجب نابودی نخستین «امپراتوری جهانی» به‌دست خود آن شود. در تحلیل نهائی، «امپراتوری جهانی» تا حد زیادی بر این امر متکی است که دالر به‌عنوان ارز استاندارد جهانی عمل می‌کند و حق چاپ آن بر عهده ضرابخانه ایالات متحده است. این‌گونه است که ما به کشورهای نظیر اکوادور، با علم به این که آنها هرگز قادر به‌بازپرداخت نخواهند بود، وام می‌دهیم؛ در واقع، ما نمی‌خواهیم که آنها وام‌هایشان را بازپرداخت کنند؛ زیرا عدم بازپرداخت همان چیزی است که اهرم لازم را در اختیارمان قرار می‌دهد تا بر آنها تسلط یابیم و سرانجام چند سیر گواشی را که می‌خواهیم از بدن قربانی بپریم.^۲ در شرایط عادی، ما با این خطر مواجه می‌شدیم که سرانجام بخش بزرگی از وجوه‌مان را، به‌سبب عدم بازپرداخت بدهکاران، از دست بدهیم. به هر حال، هیچ طلبکاری نمی‌تواند از پس این همه مطالبات سوخته برآید. اما، این را باید در نظر داشت که «شرایط عادی» شامل حال ما نمی‌شود. ایالات متحده آمریکا پولی چاپ می‌کند که پشتوانه آن طلا نیست. در واقع، پول ما، دالر، هیچ پشتوانه‌ای ندارد جز اطمینان عمومی جهانی نسبت به اقتصاد ما و توانائی بسیج نیروها و منابع امپراتوری در حمایت از ایالات متحده.

توانائی چاپ پول بدون پشتوانه قدرتی عظیم را در اختیار ما قرار می‌دهد. این توانائی، از جمله، به این معناست که ما همچنان می‌توانیم به دادن وام‌هایی ادامه بدهیم که هرگز بازپرداخت نخواهد شد. و نیز به این معنا است که خود ما نیز زیر بار بدهی‌های سنگینی خواهیم رفت. در آغاز سال ۲۰۰۳، میزان بدهی‌های ملی ایالات متحده از مرز بدهی کمرشکن شش تریلیارد دالر گذشت و پیش‌بینی می‌شد که تا پایان آن سال به هفت تریلیارد دالر برسد. که به معنای بیست و چهار هزار دالر بدهی برای هر شهروند ایالات متحده است. مقدار زیادی از این مبلغ بدهی به کشورهای آسیائی، به‌ویژه جاپان و چین است که با وجوه حاصل از فروش کالاهای مصرفی خود از جمله کالاهای الکترونیکی، کامپیوتر، اتومبیل، لوازم برقی، و پوشاک به ایالات متحده و بازار جهانی، اوراق قرضه خزانه‌داری ایالات متحده را خریداری می‌کنند.^(۱)

تا زمانی که دنیا دالر را همچنان به‌عنوان ارز استاندارد خود بپذیرد، این بدهی خارج از حد و اندازه مانعی جدی بر

۱. و بیش از بکتل، هالیبرتون - ن.ک. به یادداشت‌های ۲ و ۴ مترجمان، ص ۳۴۲ و ۳۵۲-م.
۲. استفاده از واژگان نمایشنامه «تاجر ونیزی» شکسپیر (به پانویس صفحه‌ی ۲۳ مراجعه‌شود) - م.

سر راه «ايرشركت سالاری» ایجاد نمی‌کند. ولی چنانچه قرار باشد ارز دیگری جایگزین دالر شود، و اگر برخی از طلبکاران ایالات متحده (مثلا جاپان یا چین) تصمیم بگیرند وام‌های خود را مطالبه کنند، وضعیت به‌طور جدی تغییر خواهد کرد و ایالات متحده به‌ناگاه خود را در وضعیت بسیار مخاطره‌آمیزی خواهد یافت.

در واقع، امروز وجود يك ارز جایگزین دیگر فرضی محال نیست^۲؛ «یورو» که در اول جنوری ۲۰۰۲ وارد عرصه مالی بین‌المللی شد، با گذشت هر ماه، از اعتبار و قدرت بیشتری برخوردار می‌شود. اگر اوپک بخواهد انتقام حمله به عراق را بگیرد، یا به هر دلیل عزم آن کند تا زور بازویی به ایالات متحده نشان دهد، یورو برای این منظور فرصتی استثنائی را در اختیار اوپک قرار می‌دهد. چنانچه اوپک تصمیم بگیرد یورو را به‌عنوان ارز استاندارد خود جایگزین دالر کند، این امر اساس و بنیاد امپراتوری را خواهد لرزاند. اگر قرار باشد چنین چیزی روی دهد، و اگر یکی دو تا از طلبکاران عمده ما خواهان آن شوند که ایالات متحده امریکا بدهی‌هایش را به یورو بازپرداخت کند، تأثیر آن عظیم خواهد بود.

روز «جمعه نیک»^۴، به تاریخ هجدهم اپریل ۲۰۰۳، فاصله کوتاه منزل تا گاراژی را که تبدیل به دفتر کار کرده بودم پیمودم. پشت میز کارم نشستم و مطابق معمول کمپیوتر را روشن کردم. سایت روزنامه نیویورک تایمز را باز کردم، تیتیر اصلی روزنامه توجهم را به خود جلب کرد و مرا از افکارم درباره واقیعت‌های جدید امور مالی بین‌المللی، بدهی ملی ایالات متحده و یورو بیرون کشید و به حرفه قدیمی‌ام بازگرداند: «ایالات متحده يك قرارداد عمده بازسازی در عراق را به شرکت «بکتل» واگذار می‌کند.»

بنا به گزارش تارنمای نیویورک تایمز: «دولت بوش، امروز در برنامه وسیع بازسازی عراق، نخستین قرارداد عمده را به گروه بکتل سانفرانسیسکو واگذار کرد.» قدری پائین‌تر در همان صفحه، نویسندگان مقاله به اطلاع خوانندگان می‌رسانند که: «سپس، عراقی‌ها، برای بازسازی کشورشان، با "بانک جهانی" و "صندوق بین‌المللی پول" (که ایالات متحده امریکا در آنها از نفوذ وسیعی برخوردار است) همکاری خواهند کرد (۲). «نفوذ وسیع»!!! صرف به کار بردن این عبارت نوعی کتمان واقیعت و کوچک‌نمایی بود.

سراغ مقاله دیگری در نیویورک تایمز رفته با تیتیر: «شرکت «بکتل» روابطی با محافل بانفوذ در واشنگتن و عراق دارد.» از چند بند اول که بیشتر اطلاعات مقاله قبلی را تکرار می‌کرد به سرعت گذشتم و به مطلب زیر رسیدم: «شرکت بکتل با تشکیلات امنیت ملی ایالات متحده امریکا ارتباطاتی دیرینه دارد... یکی از اعضای هیأت مدیره آن جرج پی. شولتز است که در دولت رونالد ریگان وزیر خارجه بود. آقای شولتز قبل از پیوستن به کابینه ریگان علاوه بر سمت مدیریت، به‌عنوان مشاور حقوقی ارشد نیز خدماتی را به «بکتل» ارائه می‌داد. در حالی که «کاسپار واینبرگر» نیز قبل از انتصاب به سمت وزیر دفاع، به‌عنوان یکی از مدیران اجرایی این شرکت مستقر در سانفرانسیسکو، همراه با شولتز انجام وظیفه می‌کرد.

امسال، پرزیدنت بوش مدیرعامل «بکتل»، آقای «رایلی بکتل»، را به انجام وظیفه در شورای ریاست جمهوری^۵ دعوت کرد.» (۳)

در مقالات مزبور، می‌شد جریان تاریخ معاصر را دید و، لب کلام، پیشروی به سوی «امپراتوری جهانی» را آنچه در عراق جریان داشت و در روزنامه آمده بود نتیجه کاری بود که سی و پنج سال پیش از آن، «کلودین» مرا برای

^۳ ن.ک به «بیانیه‌ای برای نظم نوین جهانی» ترجمه میرمحمود نبوی (نشر چشمه، در دست انتشار) و پیشنهاد مغفول‌مانده کینز - م.
^۴ Good Friday: جمعه قبل از عید پاک و سالگرد مصلوب شدن مسیح (ع) - م.
^۵ President's Export Council

انجامش آموزش داده بود و نیز نتیجه کار مردان و زنان دیگری که شهوت خودبزرگنمایی^۶ وجه مشترك آنها بود - همان چیزی که من نیز پیشتر به آن دچار شده بودم. ماجرای مقاله معرف مرحله کنونی در پیشروی «ابشرکت‌سالاری» در مسیر بسط سلطه خود بر همه جهانیان بود.

این مقالات درباره تهاجم سال ۲۰۰۳ ایالات متحده به کشور عراق و نیز درباره قراردادهایی بود که اکنون به امضاء می‌رسید؛ هم قراردادهای بازسازی ویرانه‌هایی که ارتش ما به جای نهاده بود و هم قراردادهایی برای بازسازی آن کشور طبق الگوئی مدرن و غربی.^۷ به‌علاوه، اخبار هجدهم اپریل ۲۰۰۳ به‌طور ضمنی، خاطره اوایل دهه ۱۹۷۰ و ماجرای پول‌شوئی عربستان سعودی را زنده می‌کرد. ماجرای پول‌شوئی عربستان سعودی (SAMA) و قراردادهای ناشی از آن بدعت‌هایی غیرقابل برگشت بر جای نهاد که به شرکت‌های مهندسی و ساختمانی و صنعت نفت ایالات متحده اجازه می‌داد - یا در واقع حکم می‌کرد - تا در توسعه يك کویپر شاهنشین، سایر شرکت‌های امریکائی را نیز وارد گود کنند. بدعت‌های دیگر SAMA به همان اندازه مهم بود: SAMA قواعد جدیدی را برای مدیریت جهانی نفت تدوین کرد، تعریف جدیدی از ژئوپلیتیک به دست داد، و اتحادی را با خانواده سلطنتی سعودی به وجود آورد که هم سلطه آنها را تضمین می‌کرد و هم تعهدشان نسبت به پیروی از قواعد ما را.

وقتی آن مقالات را می‌خواندم، بی‌اختیار این سؤال به ذهنم خطور کرد که، علاوه بر من، چند نفر دیگر می‌دانند که اگر صدام هم خود را وارد همان بازی کرده بود که سعودی‌ها کردند، اکنون در مسند قدرت باقی مانده بود و موشک‌ها و کارخانه‌های مواد شیمیائی‌اش را در اختیار داشت؛ ما آنها را برایش می‌ساختیم و متخصصان ما آنها را برایش به‌روز و سرویس می‌کردند. معامله شیرینی می‌بود - حتی به همان شیرینی معامله با عربستان سعودی.

تاکنون رسانه‌های اصلی مراقب بودند در مورد این ماجرا اطلاع رسانی نکنند. اما اکنون این موضوع به رسانه‌ها راه یافته بود. درست است! این فقط اشاره کوچکی به ماجرا بود. شاید حداکثر می‌شد آن را خلاصه‌ای مبهم و در لفافه از حقایق به حساب آورد. ولی، با این وجود، به نظر می‌رسید ماجرا، آفتابی می‌شود. در اندیشه این که آیا نیویورک تایمز، در خصوص این ماجرا، موضعی ماجراجویانه و تکروانه اتخاذ کرده است یا خیر، به تارنمای شبکه خبری CNN سری زدم و خواندم که «بکتل برنده قرارداد شد». مطالب CNN با مطلب نیویورک تایمز بسیار مشابهت داشت، با این تفاوت که حاوی مطالب اضافی زیر نیز بود:

«در ماه‌های اخیر، از چندین شرکت دیگر به عنوان رقبای شرکت «بکتل» در این پروژه نام برده شده است؛ به عنوان پیمانکار اصلی و یا به عنوان عضو گروه شرکت‌های پیمانکاری. از جمله این مؤسسات می‌توان از واحد KBR^۸ از شرکت «هالیبرتون» - که زمانی دیک چنی، معاون رئیس‌جمهور، مدیر عامل آن بود - نام برد. «هالیبرتون» هم اکنون نیز برنده قراردادی به ارزش حدود هفت میلیارد دلار برای انجام تعمیرات اضطراری تأسیسات زیربنائی نفتی عراق است که ممکن است دو سال به‌طول بینجامد.» (۴)

به نظر می‌آمد که ماجرای پیشروی به سوی «امپراتوری جهانی» واقعاً به بیرون درز پیدا می‌کند - ولی در مطالب رسانه‌ها نه از جزئیات خبری بود و نه اشاره‌ای به این حقیقت می‌شد که اصل ماجرا عبارت از داستان غم‌انگیز بدهکار کردن، فریفتن، به اسارت کشیدن، استثمار کردن و خشن‌ترین یورش در طول تاریخ برای فراچنگ آوردن قلب‌ها، اذهان، ارواح و منابع مردم در اطراف و اکناف دنیاست. در هیچ جای این مقالات اشاره‌ای به این نکته

^۶ Self-Aggrandizement

^۷ نگاه کنید به یادداشت شماره ۹ مترجمان: «ظهور سرمایه‌داری فاجعه»، ص ۳۷۸.

^۸ Kellogg Brown & Root

نمی‌شد که ماجرای عراق سال ۲۰۰۳، نه چیزی تازه، که تداوم ماجرای شرم‌آوری است که دیرزمانی است آغاز شده است. مطالب رسانه‌ها این نکته را نیز افشاء نمی‌کرد که این ماجرا - که به قدمت امپراتوری است - اگر اکنون ابعاد تازه و هراسناکی یافته است، چه به سبب وقوع آن در این دوران جهانی‌سازی و چه به علت ظرافت و زیرکی است که در جریان اجراء اعمال شده است. با وجود این، و به رغم کوتاهی رسانه‌ها در بیان مطالب فوق، ماجرا به بیرون درز می‌کند - گرچه تقریباً با بی‌میلی.

موضوع ماجرائی که، به رغم بی‌میلی مطبوعات، به بیرون درز می‌کرد برای من داستان تجربیات شخصی خودم را به خاطر می‌آورد و نیز سال‌های زیادی را که شرح ماجرا را به تعویق می‌انداختم. مدت بسیار زیادی بود که می‌دانستم باید به اعترافات دست زدم؛ اما، این کار را به تعویق می‌انداختم. با نگاهی به گذشته، می‌بینم که تردیدهایم، و نخواستن اعتراف به گناه در ذهنم، از همان آغاز وجود داشت و این احساسات حتی پیش از تعهد به انجام اولین مأموریت در اندونزی، در آپارتمان «کلودین» شروع شده بود و در طول تمامی این سال‌ها، چون شبی مرا بی‌وقفه تعقیب می‌کرد.

این را نیز می‌دانستم که اگر تردیدها، دردها و احساس گناه مرا بی‌وقفه تحت فشار قرار نمی‌داد، هرگز نمی‌توانستم از آن مخصصه رهائی یابم. بنابراین، مثل بسیاری از دیگران، گرفتار می‌ماندم و نمی‌توانستم در سواحل جزیره ویرجین، عزم را جزم کنم و از شرکت «مین» جدا شوم. با وجود این، باز هم انجام آنچه را عزم کرده بودم به تأخیر می‌انداختم - درست همان‌طور که ما امریکائی‌ها، به عنوان یک فرهنگ، نیز کارها را همواره به تأخیر می‌اندازیم.

به نظر می‌رسید عناوین رسانه‌ها به «اتحاد بین ابرشرکت‌ها، بانک‌های بین‌المللی، و دولت‌ها» اشاره‌ای گذرا دارند اما مثل معرفی‌نامه من در شرکت «مین» حتی به سطح ماجرا هم نمی‌پردازند، چه رسد به عمق آن. آنچه در رسانه‌ها مطرح می‌شد فقط پرداختن به لایه سطحی ماجرا بود. ماجرای واقعی چندان ارتباطی با این حقیقت نداشت که شرکت‌های عمده مهندسی و ساختمان، یکبار دیگر، میلیاردها دالر دریافت می‌کردند تا کشوری را (به احتمال بسیار، خلاف میل مردمش) به شکل و شمایل مورد نظر ایالات متحده آمریکا درآورند. همین‌طور، ماجرای اصلی ارتباط چندان با این حقیقت نداشت که باندی از نخبگان، سنت قدیمی سوءاستفاده از مزایای مشاغل سطح بالای دولتی را بازتکرار می‌کرد.

تصویری که توسط رسانه‌های امریکائی ارائه می‌شود بسیار ساده‌انگارانه است و تلویحاً می‌گوید که برای رفع عیوب یک نظام، تنها اقدام ضروری بیرون انداختن مجریان نظام است. چنین چیزی در چهارچوب نظریه‌های توطئه می‌گنجد و بهانه مناسبی را برای این فراهم می‌آورد که پای تلویزیون بنشینیم، همه چیز را به فراموشی سپاریم، و به نگرش سطحی و کوتاه‌بینانه‌مان به تاریخ دلخوش کنیم که می‌گوید: «آنها» هوای همه چیز را دارند؛ کشتی دولت مناسب سفر است و دیر یا زود مسیر صحیح را خواهد یافت. در بدترین حالت، شاید مجبور باشیم تا انتخابات بعدی صبر کنیم ولی، سرانجام، همه چیز مطابق میل‌مان در خواهد آمد.»

ماجرای حقیقی امپراتوری مدرن - ماجرای «ابشرکت‌سالاری» که مردم در مانده را استثمار می‌کند و به بی‌رحمانه‌ترین و خودخواهانه‌ترین شکلی که تاریخ شاهد است، بر منابع جهان چنگ انداخته (و این امر، سرانجام، موجب نابودی خودش نیز خواهد شد) - با آنچه که آن روز در روزنامه‌ها، به اصطلاح، افشاء شده بود ارتباط

⁹. مسؤولان کشور - م.

ناچیزی دارد و در واقع کاملاً با «ما» ارتباط پیدا می‌کند. این نکته این مطلب را روشن می‌کند که چرا گوش سپردن به ماجرای واقعی، تا این اندازه، برای «ما» مشکل است. «ما» به جای پذیرش این حقیقت که مفهومی دروغین را پذیرفته و آن را چون وحی منزل قبول کرده‌ایم، ترجیح می‌دهیم افسانه‌ای را باور داریم که می‌گوید هزاران سال تکامل اجتماعی بشر سرانجام نظام اقتصادی ایده‌آل را به کمال رسانده است. ما خود را مجاب کرده‌ایم که بشر از هر نوع رشد اقتصادی بهره‌مند می‌شود و از رشد بیشتر، منافع گسترده‌تری ناشی خواهد شد و دست آخر، «ما» یکدیگر را به پذیرش این مطلب ترغیب کرده‌ایم که نتیجه فرعی که از مفهوم فوق استنتاج می‌شود نیز معتبر و از نظر اخلاقی عادلانه است - نتیجه‌گیری که به‌موجب آن، کسانی که به عالی‌ترین وجه بر آتش رشد اقتصادی می‌دمند، سزاوار تجلیل و پاداش اند، در حالی که مردم کشورهای پیرامونی به درد استثمار می‌خورند.

این مفهوم و نتیجه‌گیری ناشی از آن برای توجیه انواع گوناگون راهزنی مورد استفاده قرار می‌گیرند. چنین است که مجوزهای تجاوز، غارت و کشتار انسان‌های بی‌گناه در ایران، پاناما، کلمبیا، عراق و سایر جاها صادر می‌شود. جنایتکاران اقتصادی، شغال‌های «سازمان مرکزی اطلاعات» امریکا (CIA) و نظامی‌هایشان، تا هنگامی که بتوانند نشان دهند که فعالیت‌هایشان مولد رشد اقتصادی است، کامیاب می‌شوند - و، از قضا، آنان همیشه چنین رشدی را به نمایش می‌گذارند. به‌لطف «علوم» پیش‌بینی، اقتصادسنجی، و آمار که دارای جهت‌گیری و فاقد بی‌طرفی‌اند، اگر شهری را در کشور «دشمن» بمباران و سپس آن را بازسازی کنیم، آمار و ارقام جهشی عظیم را در رشد اقتصادی آن کشور نشان خواهد داد!

واقعیت این است که زندگی ما سراسر دروغ و فریب است. مانند معرفی‌نامه من در شرکت «مین»، ما چنان ظاهر پر زرق و برقی خلق کرده‌ایم که غده‌های سرطانی کشنده‌ای را که زیر این سطح پرزرق و برق نهفته است می‌پوشاند و از دیده‌ها پنهان می‌کند. این غده‌های سرطانی را می‌توان با تاباندن اشعه ایکس بر آمار و ارقام ما در معرض دید قرار داد. با این کار، این حقیقت وحشتناک افشاء می‌شود که قدرتمندترین و ثروتمندترین امپراتوری جهان از نظر میزان خودکشی، اعتیاد، طلاق، کودک‌آزاری، تجاوز و قتل دارای آمار وحشتناکی است و این مصایب، مانند سرطانی بدخیم، هر سال به‌شکلی فزاینده ریشه می‌دواند. هر يك از ما در درون خویش درد را حس می‌کنیم و می‌خواهیم فریاد تغییرخواهی سر دهیم. اما با مشت بر دهان خود می‌کوبیم، فریادها را خفه می‌کنیم و بنابراین، صدای‌مان ناشنیده می‌ماند.

چقدر خوب بود اگر می‌توانستیم این وضعیت را ناشی از توطئه‌های بزرگ بدانیم - اما نمی‌توانیم. امپراتوری برای تأمین نتایج مورد انتظارش به بانک‌ها، ابرشرکت‌ها، و دولت‌ها اتکاء می‌کند - یعنی متکی به «ابرشرکت‌سالاری» است - اما نام این را نمی‌شود توطئه گذاشت. «ابرشرکت‌سالاری» منبعث از خود «ما» است - باعث آن خودمانیم و به همین علت است که اکثرمان ایستادن در مقابل آن و مخالفت با آن را مشکل می‌یابیم. ما بیشتر مایلیم انگشت اتهام را به سوی «توطئه‌گرانی پنهان در پس سایه‌ها» نشانه رویم. چرا؟ زیرا اکثر ما در خدمت یکی از همین بانک‌ها، ابرشرکت‌ها، و دولت‌هایمان یا، به واسطه کالاها و خدماتی که آنها تولید و عرضه می‌کنند، به‌نوعی به آنها وابسته‌ایم؛ بنابراین، نمی‌توانیم به خود بقبولانیم که دست اربابی را که شکمان را سیر می‌کند، گاز بگیریم.

همان‌طور که نشسته بودم و به عناوین خبری روی صفحه نمایشگر کمپیوترم چشم دوخته بودم و در اندیشه‌هایی از این دست سیر می‌کردم، پرسش‌های چندی برایم مطرح شد: در حالی که به نظر می‌رسد نظام حاکم مسکن و اتومبیل، خوراک و پوشاک، برق و مراقبت‌های بهداشتی در اختیار می‌نهد، چگونه می‌توانی علیه نظام به پا خیزی، حتی اگر بدانی که این نظام بانی دنیائی است که در آن هر روز بیست و چهار هزار نفر از فرط گرسنگی

هلاک می‌شوند و میلیون‌ها نفر از تو یا حداقل از سیاست‌گذاری‌های نمایندگان منتخبت نفرت دارند؟ حتی آن‌گاه که بو برده‌ای که نظام در شرف نابودی خود است، چگونه جرأت می‌کنی پا را از خط بیرون گذاری و مفاهیمی را که خود و همسایگان همیشه به‌عنوان وحی منزل پذیرفته‌اید، زیر سؤال ببری؟

کمکم برخاستم و به طرف خانه راه افتادم تا برای خودم فنجان دیگری قهوه بریزم. راهم را کج کردم و روزنامه «پالم بیچ پستام»^{۱۰} را که نزدیک صندوق پست، کنار مسیر اتومبیل‌رو منزل افتاده بود، برداشتم. این روزنامه هم همان مقاله «یکتل - عراق» را با اجازه از نیویورک تایمز چاپ کرده بود. اما حالا توجهم به تاریخ روزنامه جلب شد: هجدهم اپریل. این تاریخ، روزی پرآوازه است - حداقل در «نیوانگلند»^{۱۱}. روز هجدهم اپریل به‌واسطه پدر و مادرم (با آن ذهنیت «جنگ انقلابی»شان) و نیز به‌واسطه شعر لانگفلو^{۱۲} به‌تدریج در ذهنم حک شده بود:

گوش فرا دارید فرزندانم تا که بشنوید از من

ماجرای تاختن «پل ریویر»^{۱۳} را،

سوار بر اسبی در نیمه‌های شب

در هجدهم اپریل شبی، به‌سال هفتاد و پنج.

امروزه روز، دیگر، بر جای نمانده‌ست کسی از آن دوران

تا به خاطر آورد آن روز و آن سال پرآوازه را.

امسال، «جمعه نیک» مقارن بود با سالگرد ماجرای پل ریویر. مشاهده تاریخ مزبور روی صفحه اول روزنامه، مرا به یاد آن نقره‌گر دوران استعمار انداخت که سوار بر اسبش از میان خیابان‌های تاریک شهرهای نیوانگلند می‌تاخت، کلاهش را به این سو و آن سو تکان می‌داد و می‌خروشید: «بریتانیایی‌ها از راه می‌رسند!». «پل ریویر» زندگی‌اش را به مخاطره انداخته بود تا خبر را به گوش همه برساند. و امریکائی‌های وفادار ندای وی را پاسخ گفتند. آنان، در آن روزگاران، امپراتوری آن برهه از زمان را متوقف کردند.

در عجبم که چه چیز آنان را برانگیخت و چرا آن امریکائیان استعمارزده مایل بودند پا را از خط بیرون گذارند. خیلی از رهبران گروه‌های انقلابی افرادی مرفه بودند. چه چیزی الهام بخش آنان شده بود تا کسب و کارشان را به مخاطره اندازند، دستی را که شکم‌شان را سیر می‌کرد گاز بگیرند، و زندگی‌شان را با خطر مواجه کنند؟ بدون شك، هر يك از آنان دلایلی شخصی داشتند. با وجود این، می‌بایست نیروی متحدکننده‌ای وجود می‌داشت: انرژی یا کاتالیزور یا جرقه‌ای که همه آن آتش‌های فردی را در لحظه‌ای تاریخی بر می‌افروخت. این عامل چه بود؟ و آن‌گاه جواب به ذهنم خطور کرد: کلمات! توصیف ماهیت واقعی امپراتوری بریتانیا و نظام مرکانتیلیستی خودخواهانه‌اش که نهایتاً موجب نابودی امپراتوری شد همان جرقه‌ای بود که آتش انقلاب را روشن کرد. کاوش برای کشف ماهیت این امپراتوری و در معرض دید قرار گرفتن آن از طریق کلام مردانی چون «تام پین»^{۱۴} و «توماس جفرسون» الهام‌بخش هموطنانشان شد و قلب‌ها و اذهانشان را گشود.

مستعمرنشینان آغاز به پرسش کردند، و آن‌گاه که چنین شد، به حقیقت جدیدی رسیدند که پرده‌های فریب و نیرنگ را از هم درید. آنان حقیقتی را که در پس جلوه پرفریب زنگار زمان نهفته بود دریافتند و فهمیدند که امپراتوری بریتانیا به چه نحو بازی‌شان داده، فریفته و به اسارت کشیده است.

¹⁰. Plam Beach Post

¹¹. New England: شمال شرقی ایالات متحده شامل شش ایالت ماساچوست، کانیکات، نیوهمپشایر، رود آیلند، ورمونت و مین - م.

¹². Longfellow

¹³. Paul Revere

¹⁴. ن.ک. به «عقل سلیم» نوشته تام پین، از همین مترجمان (نشر قطره، ۱۳۸۷) - م.

آنان دیدند که اربابان انگلیسی‌شان «نظام»ی را ایجاد کرده و توانسته بودند اکثر مردم را نسبت به يك دروغ مجاب کنند: که نظام موجود بهترین نظامی است که نوع بشر تاکنون توانسته ارائه کند؛ که چشم‌انداز «جهانی بهتر» منوط به قرار دادن همه منابع در اختیار پادشاه انگلستان و تخصیص آنها از سوی اوست؛ که تلقی امپراتوری از بازرگانی و سیاست کارترین و انسانی‌ترین راه برای یاری رساندن به اکثریت مردم است - در حالی که حقیقت این بود که نظام صرفاً تعداد بسیار معدودی را، به خرج اکثریت بزرگی، به ثروت می‌رساند. این دروغ و استثمار ناشی از آن چندین دهه ادامه یافت و گسترش پیدا کرد، تا این که معدودی از فیلسوفان، تجار، کشاورزان، ماهی‌گیران، مرزبانان، نویسندگان و سخنرانان به بیان حقیقت همت گماشتند.

کلمات! فنجان دیگری قهوه ریختم، به دفتر برگشتم و دوباره سراغ کمپیوتر رفتم. حین انجام این کارها، به قدرت کلمات می‌اندیشیدم.

از سایت CNN بیرون آمدم و فایلی را که شب قبل روی آن کار می‌کردم روی صفحه نمایشگر آوردم. آخرین بندی را که نوشته بودم خواندم:

«این ماجرا باید بازگو شود. ما در دوران يك بحران دهشتناك، و در عین حال فرصتی فوق‌العاده، به سر می‌بریم. ماجرای این جنایتکار اقتصادی که اکنون با شما سخن می‌گوید شرح این ماجراست که ما چگونه به این نقطه رسیدیم و چرا در حال حاضر با بحران‌هایی رو به روئیم که نمی‌توان بر آنها چیره شد.

این ماجرا باید بازگو شود، زیرا فقط با درك اشتباهات گذشته خواهیم توانست از فرصت‌های آینده بهره‌گیریم. و مهم‌تر از هر چیز این که این ماجرا باید بازگو شود زیرا امروز، برای نخستین بار در تاریخ، ملتی توانایی، پول و قدرت لازم برای دگرگون ساختن این وضع را در اختیار دارد. این ملتی است که در میان آنان زاده شدم و ملتی که به‌عنوان يك جنایتکار اقتصادی در خدمتش بودم: ایالات متحده آمریکا.»

این‌بار، دیگر نخواهند توانست متوقف کنند. رویدادهای تصادفی زندگی‌ام و گزینه‌هایی که در واکنش به آنها انتخاب کردم، مرا به این نقطه رسانده است. و من به پیش‌خواهم رفت. نه! دیگر، چیزی نخواهد توانست از پیش رفتن بازم دارد.

دوباره به آن مرد دیگر فکر کردم، به آن سوار تنهائی که از میان سیاهی‌ها و تاریکی‌های بیابان‌های نیوانگلند به پیش می‌راند و فریادهای هوشدار سر می‌داد. این نقره‌گر می‌دانست که کلام «تام پین» و «توماس جفرسون» پیش از او آمده است و مردم آنها را در خانه‌هایشان خوانده و در میخانه‌ها و دیگر مکان‌های عمومی، درباره‌شان چه بحث‌ها که نکرده‌اند. «تام پین» درباره استبداد امپراتوری بریتانیا، حقیقت را بیان کرده بود. «توماس جفرسون» گفته بود که ملت ما خود را وقف اصل «حق حیات، آزادی¹⁵، و جست‌وجوی نیکروزی» کرده است. و «پل ریویر»، سواره شبانگهان، این را دریافت که مردان و زنانی که در سرتاسر مستعمرات بریتانیا در قاره آمریکا از آن کلمات نیرو گرفته‌اند، بر پا خواهند خاست و برای دنیائی بهتر مبارزه خواهند کرد.

نیروی کلمات...!

عزم جزم کردم که به وقت‌کشی پایان دهم و سرانجام آن چه را بارها در طول آن سال‌ها آغاز کرده بودم به سرانجام رسانم، و با نوشتن این کتاب از گناهان خویش دست بشویم و اعتراف کنم.

¹⁵. Liberty